

بی‌اعتباری و ناسازگاری مفاهیم اقتصاد آزاد

نوشتهٔ امیرحسین فرزانه

علم به معنای آخص کلمه دانشی بر پدیده‌ها و حوادث است که خصوصیات و توانایش در عمومیت و کلیت و ضرورت آن نهفته است. علم در وراء هرج و مرجها و بی‌نظمی‌ها بقوانینی دست می‌یابد که بدون وقوف و احاطه بر آنها هیچ فعالیت سودمند عملی امکان‌پذیر نتواند شد. مصالح ساختمانی قوانین علمی را مفاهیم معتبر و بکار و اصل تشکیل می‌دهند. این مفاهیم چنان واقعی و توانا و کارساز هستند که به بهترین وجه روح و جوهر نموده‌ها و پدیده‌ها و رویدادها و وجوه اصلی و عماد آنها را می‌نمایند و می‌شناسانند.

مفاهیم، چه طبیعی و چه اجتماعی، واجد جنبه‌های تاریخی هستند و تکامل می‌پذیرند. کشف قوانین طبیعی بشر را بر طبیعت مسلط ساخته و هرج و مرج و فعل و انفعالات آن را برشتهٔ انتظام علمی کشانده است. انسان با شناخت متدولوژیک و منطقی ارتباطات ساختاری پدیده‌ها و اجزای طبیعت، زندگانی را از شکل بی‌انتظام اولیه خارج ساخته و بصورت متمماتانه امروزی درآورده است. درستی و درجه صحت علم طی تجارب عملی جامعه بتدریج دقیقتر و جامعتر می‌شود. اگر امروز شناخت علمی ما از طبیعت ناقص است آن را بحساب نانوانی علم نباید گذارد. دایره بسط و نفوذ علم حد و مرزی ندارد. مجهول امروز فردا معلوم می‌گردد.

جامعه بشری هم کلی است که اجزاء سازمان و قوانین خاص خود را دارد که اگر آن قوانین کشف گردد و مورد استعمال باید جامعه انسانی بهشت روی زمین خواهد شد. اما بشر هوشمند که جزوه اصلی جامعه را می‌سازد به علل علایق ناسازگار فردی و جمعی و ماندگاری تناقضات طبقاتی و ایده‌تولوژیک هنوز نتوانسته است شالودهٔ روابط تعاونی را در جامعه بریزد و قوانین واقعی جامعه را باز شناسد و خودش را از هوی و هوس‌ها و مصائب قوانین کور و ناشناخته اجتماعی باز رهااند. این جمله یعنی تراژدی بشری که امروز دنیا شاهد آنست مراه آن می‌دارد که بر سبیل معترضه از گوته حکیم و شاعر بزرگ آلمان مطلبی را نقل نمایم. گوته در نمایشنامه داستانی «فاوست» گفتار ذیل را خطاب به پروردگار بدهان ابلیس یا

Mephistopheles می‌گذارد. «... من دربارۀ

سپهربرین و خورشید زریں سخنی شایسته گفتار ندارم و آنچه می‌دانم همانا اینست که بشر به شکنجه هولناکی دچار است. نیمهٔ خدای زمین هنوز با همان جیلت و بوالهوسی است که در نخستین روز خلقت بوده. به پندار من اگر تاری از نور آسمانی بر مغز او تاقه بودی بسی بکامتر می‌زیست. او این شعاع مقدس را عقل نام نهاده است و آن را بکار نمی‌برد جز بدانگونه که زندگی خویش را از آن بهایم نارواتر بگلراند او (اگر بار خدای اجازه فرماید) به زنجیره‌های دراز پا می‌ماند که به ترانه کهن خویش نغمه پرداز، جستان و خیزان در مرغ‌ها بسر می‌برد. ایکاش که پیوسته چنین بود، اما نه، او در همهٔ تله‌های کودسر فرو می‌کند...» (به نقل از فاوست - ترجمه مرحوم دکتر اسدالله میثری)



امیرحسین فرزانه

این گفتار تلخ و گزنده که حکایتی از حاکمیت کور جامعه بر انبای نوع دارد در مجموع امروز همان اعتباری را دارد که دیروز داشته است. چه کسی از فضلا و حکما توانسته است پرده از راز عقل بوالهوس و نگون بختی بشری بردارد و او را عملاً به عالم سعادت رهنمونی کند؟ کدام مجموعهٔ قوانین و کدهای اخلاقی توانسته است این طلمس بخت را بگشاید؟ بشر جواب متین و معقولی ازین سئوالات نشنیده و لاجرم تداوم ناهنجاریها و ناکامیها را که همان ضداخلاق است انفعالاً پذیرفته و تحمل کرده است. همینهاست که تراژدی را به آینه فرجام بشری تبدیل کرده و به بسیاری از آثار ادبی و هنری مایه تراژیک داده است. بشر محکوم برای رهایی از مخمصه باید خودش گام بردارد و کمر همت ببندد و شناخت علمی جامعه را فارغ از هرگونه تعصب و وجههٔ نظر نماید. چنان رسالتی ایجاب می‌کند اجزاء و مفاهیم درست و

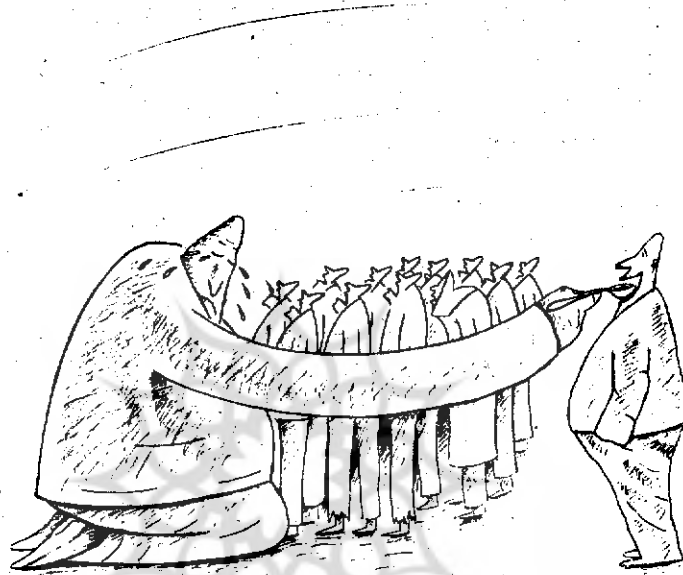
لازم و معتبر اجتماعی را شناسایی کند و در ساختار جامعه جای دهد و میان آنها ارتباطات سازگار برقرار سازد و سپس یک مدل ترکیبی از جامعه بوجود آورد. در جریان این ساختمان ترکیبی جامعه هر جا که به مفهوم تازه‌ای نیاز افتاد بدون هیچ درنگ و بیسی باید آن مفهوم معتبر را جعل کرد و بکارش گرفت و بر غنا و انرژی مدل افزود. اخلاقیات که بشر تشنه بروز و ظهور و جولان آن در عرصهٔ جامعه است و گشاینده ابواب سعادت بروی همگانست نتیجهٔ منطقی همین سازگاریها و هماهنگی‌ها و اصلاً خود این سازگاریها و هماهنگی‌هاست. چنان بررسی سیستمی جامعه به جامعه‌شناسی و به تبع آن به دانش اقتصاد وجه علمی می‌بخشد و آدمی را از تقلید الگوهای اجتماعی و اقتصادی غرب که بی‌اعتباری آنها حتی از زبان محققان غربی هم شنیده می‌شود بی‌نیاز می‌کند.

کاپیتالیسم جد بلیفی دارد که قوانین علمی جامعه همچنان مکتوم و ناشناخته مانده حاکمیت هر که هر که و بی‌انتظام که با منافع و مقتضیات وجودی او ملازمه دارد پا بر جای بماند. در آیین اقتصاد آزاد صحبت از نظم ارگانیک جامعه به میان آوردن همانند ارتداد است و چنان مطالبی جایی برای بحث و بررسی ندارد. این بلایی است که جامعه‌شناسی علمی کلاسیک را نیز در محاق فراموشی افکند. اگوست کنت فرانسوی نخستین دانشمندی بود که جامعه را به مثابه یک کل ارگانیک و قانونمند مورد بررسی قرار داد. چند جمله او را از کتاب سیر حکمت در اروپا درینجا نقل می‌کنم. «وقوع قضایای تاریخی را بخواست خدا توجیه کردن کافی نیست و باید دانست که آنها بمقتضیات مراحل مختلف زندگانی اجتماعی و مدنی مرتبط می‌باشند و نظریاتی را که از شواهد تاریخی استنباط می‌شود باید با قوانین کلی طبیعت بشری سنجید و تطبیق نمود که اگر موافق نباشد صحیح نخواهد بود زیرا که جریان احوال سیاسی قانون معینی دارد و آن قانون را باید بدست آورد تا بتاریخ بتوان علمیت داد و وقایع تاریخی را بتوان در تحت انضباط درآورد هیت‌های اجتماعی را می‌توان ببدن انسان و حیوان تشبیه کرد و همان موافقت و سازگاری که در اعضای بدن لازم است. تا زنده و سالم بماند در اعضای جماعات هم واجب است و همچنانکه جان‌شناسی یک علم است که به فصول و ابواب تقسیم می‌شود علم

مدنیت (سوسیولوژی) هم یک علم است که تاریخ و سیاست و اقتصاد و روانشناسی و غیر آنها فصول و ابواب آن می باشد... نه کاپیتالیزم و نه مارکسیسم هیچیک بنابر معتقدات و علائق ایده‌نولوژیک و طبقاتی خود باین نظریه علمی کنت در باب ساختار هیئت‌های اجتماعی و لزوم سازگاری اعضای آن توجه نکرد و عمداً آن را بطاق فراموشی نهاد. مارکس اعلام نمود که هیچ زمینه و نظریه اجتماعی فارغ از تعلقات طبقاتی نتواند بود و وجه علمی نخواهد داشت. امیل دورکیم فرانسوی (۱۸۵۸ - ۱۹۱۷) بر نظریه کنت خط بطلان کشید و بدون آنکه بکل ساختار جمعاعات بشری توجهی داشته باشد پاره پاره‌های اجتماعی را مد نظر قرار داد و تاکیدش برین بود که «... بررسی جامعه باید موضوعش را جدا از موضوعهای دیگر در نظر گیرد و پدیده‌های اجتماعی را به عنوان موضوع خاص خود برگزیند. دورکیم با طرد تفسیرهای زیست‌شناختی و روانشناختی توجهش را به عوامل اجتماعی - ساختاری تعیین‌کننده مسایل اجتماعی انسان معطوف ساخته بود... (بستل از کتاب زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناس - ترجمه محسن ثلاثی) «... دورکیم... از آن دسته مردانی بود که وجدان جامعه‌شان هستند... او می‌کوشید تا برای عملی ساختن اصول محبوبش، رویدادها را در قالبهای متناسب بریزد...» (از همان کتاب). ماکس وبر آلمانی (۱۸۶۴ - ۱۹۲۰) نیز جامعه‌شناسی را علم کردار اجتماعی می‌دانست و با نظر کنت دایره این که جامعه یک کل ارگانیک است متخالف بود او معتقد بود که

اثرات افسار گسیختگی تکنولوژی

رفتار بهنجار با سازگاری ارتباطات و رفتار نابهنجار با ناسازگاری سازگاری باز بسته‌اند، پس درست اینست که قیل از هرگونه دوری درباره رفتار و کردار بشری ظرف حاکم بر او یعنی جامعه را بطریق علمی تحلیل و ترکیب نمایم و مصدر کردار و رفتار را دو تار و پود ساختاری و سازمانی جامعه جستجو کنیم. مثالی می‌آوریم، حاکمیت مطلقه و خودکامه اقتصاد سرمایه‌داری موجب گردیده تکنولوژی یعنی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

می‌شمارد نمی‌توان به این نتیجه متفق رسید. اگر آن روشها کارساز بودند بر عده پلیس و زندانها نمی‌افزودند و قوانین غلاظ و شیداد وضع نمی‌کردند و دست از سر مردم برمی‌داشتند. جامعه‌شناسی طی پیشرفت خود در قرن حاضر به متدولوژی علمی تازه‌ای دست یافت که با جبر و اختیار رفتار و کردار بشری یکی منافات دارد. اساس این متدولوژی بر دو پایه به مفهومی که از زیست‌شناسی یا بیولوژی اقتباس شده است استوار است. یکی مفهوم ارتباط بین فعالیت جزء با ساختار جزء یا Function و دیگری ارتباط بین فعالیت اجزاء است Functional connection. سبب دو پایه مفهومی مذکور اینست که زیست‌شناسی را Functionalism نام گذارده‌اند. بنده استعمال این کلمه خارجی را بر ترجمه بسیار نارضا و نامفهوم «کارکردگرایی» که رایج شده است ترجیح می‌دهم. این متدولوژی به جامعه‌شناسی جان تازه‌ای داد ولی از آنجا که قرار نبود که اساس جامعه سرمایه‌داری را مورد بررسی و انتقاد قرار دهد به محدودیت‌های مفهومی دچار شد و سرانجام عقیم ماند و دردی از جامعه دوا نکرد. از جمله محدودیت‌های مذکور عبارتند از یکی حذف تکامل تاریخی در سیستم و دیگری متعادل و هماهنگ در نظر گرفتن جوامع بدون امکان تغییری در آن و سه دیگر ناتوانی در توضیح ارزشهای اجتماعی و نقش مکانیسم ارزشی Axiological mechanism در پیشرفت اجتماعی.

بهرحال آنچه مهم است اینست که بدون وقوف بر قوانین واقعی اجتماعی دستیابی به اقتصاد «علمی» نیز ناممکن است. اقتصاد جزئی از جامعه است و فقط در صورتی حائز علمیت می‌گردد که در یک نظام هماهنگ و سازگار ساختاری و سازمانی جایبند و به وظیفه خود بپردازد. اقتصاد سرمایه‌داری بی‌آزاد همان اقتصاد لگام گسیخته مکانیسم بازار در جهت حفظ منافع سرمایه‌دار در کلیه شرایط و احوال است. نظریه‌های اقتصادی هم بالطبع از بابت توجیه وضع موجود و پشتیبانی از نظام جعل می‌گردد. حاکمیت فایده سرمایه‌مدام که سازندگان نظریات اجتماعی و اقتصادی باصل حفظ نظام وفادار مانده‌اند اسباب همه‌گونه شهرت و ترقی آنان را فراهم می‌آورد. کرسی‌های استادی دانشگاهها را در اختیار

قوه محرکه رقابت با سرعتی بس بیشتر از سرعت سایر بخش‌های جامعه پیشرفت نماید. چون ارتباطات ساختاری جامعه همه جانبه و سیستمیک است این هماهنگی و افسار گسیختگی تکنولوژیکی، روابط سازگار بخش‌های دیگر را نیز از لحاظ سرعت و جهت پیشرفت مختل ساخته و هرج و مرج اجتماعی بوجود آورده که مهمترین و آشکارترین عارضه دردآور آن بسط مداوم دامنه بیکاری و فقر است. فقر و بیکاری آم الفساد است. موافق با هیچیک از تحلیل‌های رفتاری و کرداری که کاری باصل نظام حاکم ندارد و آنرا ابدی

پرخلاف اشیاء، انسان را تنها می‌توان در تجلی خارجیش یعنی از طریق رفتار و انگیزش‌های حاکم بر رفتارش درک کرد...» (از همان کتاب). اکثر جامعه‌شناسان غربی جامعه‌شناسی را در شناخت رفتار و کردار اجتماعی منحصر ساخته و واقعیات جامعه را انعکاس پندارها و علائق نفسانی و طبقاتی خویش کرده‌اند، غافل از اینکه رفتار و کردار اجتماعی در ظرف زندگانی بشری یعنی در کل اجتماعی قابل تبیین است. هر رفتاری بطور مستقیم یا غیرمستقیم تابعی و انعکاسی از ارتباطات ساختاری جامعه است.

آنان می‌گذارد، مقامات بزرگ دولتی و جهانی به ایشان تفویض می‌نماید و انواع جوایز و مدالها به این کاشفان باد بدست اعطا می‌کند. یکی از این مشاهیر بزرگ میلتن فریدمان Milton Friedman پروفیسور کرسی اقتصاد در دانشگاه شیکاگو و عضو برجسته مکتب شیکاگو است. وی در سال ۱۹۷۶ به اخذ جایزه نوبل توفیق یافت. وی از جمله کتابهایی تحت عنوانین: برنامه‌های برای ثبات پولی، تئوری قیمت‌ها- تورم علل و نتایج آن، مقدار مطلوب پول، قالب توریک برای تحلیل پولی نوشته است که اسباب شهرت بیشتر او را فراهم آورد. ما قریباً به یک نظریه او خواهیم پرداخت. آمریکا در سال ۱۹۷۱

UNCTAD در گزارش سالانه خود به صراحت آورده که بی‌ثباتی و شنواری نرخ ارزها از مسایل عمده نقصان سرمایه‌گذارها و اختلال اقتصادی بوده است. شناور بودن نرخ ارز، دلالتی و قمار پولی را در بازارهای بورس رواج کامل داده و بر تورم و بی‌اعتمادی افزوده است. تنزل ارزش پول بر حجم صادرات می‌افزاید ولی قیمت اقلام کالاهای وارداتی را گرانتر می‌کند و تورم را بالا می‌برد، ترقی ارزش پول بالعکس به نقصان صادرات و افزوده شدن بر حجم واردات می‌انجامد و دامن بدمان بیکاری گره می‌زند. چون کشورها از لحاظ سیاستها و درجه پیشرفت اقتصادی (با

عنايت به کارکرد Efficiency و بارآوری Productivity) در یک مرتبه نیستند نوسانات نرخ ارز سبب بروز مشکلات در کشورها و تداخل مشکلات کشورها در یکدیگر گردیده و بر بی‌ثباتی اقتصادی و عده حمایت‌های نامرئی تعرفه‌ای افزوده و عملاً تعیین حد معقول نرخهای برابری را ناممکن

پرداختهای ایالات متحده را از ثریات جاری پس مؤثرتر حل می‌کند... ارز شناور لزوماً به معنای بی‌ثباتی نرخ ارز نیست تغییر نرخ ارز همانند تغییراتی است که آزادانه در قیمت‌های اتوموبیل یا اوراق قرضه دولت یا قهوه و غیره بظهور می‌پیوندد... هدف نهایی وصول به چنان دنیایی است که در آن دنیا نرخ ارز ضمن نوسانات آزادانه با ثبات همراه است...

... بی‌ثباتی نرخ ارز نشانه بی‌ثباتی در ساختار شالده اقتصاد است. تثبیت نرخ ارز نه تنها هیچیک از مشکلات اساسی را چاره نمی‌کند بل تعدیل آنها را نیز دردآورتر می‌سازد... وی به کسانی که خلاف نظریه او معتقد بودند که ارز شناور به زمینه نامطمئن دیگری در تجارت خارجی مجال بروز می‌دهد قاطعانه اطمینان می‌دهد «چنان زمینه‌ای مجال بروز نخواهد یافت». اینک پس از گذشت بیش از بیست سال از زمان شناور کردن نرخ ارزها بوضوح معلوم شده که نظریه شنواری ارز مبتنی بر دلایل علمی نبوده و طبعاً مسأله کسری موازنه‌پرداختهای آمریکا هم حل نشده است. دبیرخانه کنفرانس ملل متحد برای تجارت و پیشرفت

در همان هنگام که قیمت همه ارزها با تسعیر به دلار تثبیت شده بود با کسوی شدید موازنه پرداختها (مرکب از حساب جاری یعنی جمع جبری واردات و صادرات یا توازن مشهود و توازن نامشهود و حساب سرمایه یعنی جمع جبری مبلغ سرمایه‌های ورودی و خروجی) و بحرانی که از توأم شدن بیکاری و تورم بوجود آمده بود روبرو گردید. این بحرانی بی‌سابقه بود زیرا بنابر محاسبات رایج اقتصادی در زمان وسعت گرفتن دامنه بیکاری که با نقصان قوه خرید ملازم است تورمی نباید بروز نماید ولی این هم از معجزات یا تبعات اقتصاد آزاد است که در بسط آن «غیرممکن غیرممکن نیست» و هر هرج و مرجی مجال ناختم و تاز دارد. بهرحال اقتصاددانان برای آنکه از قافله عقب نمانند دست بکار شدند و مفهوم معیوب تازه‌ای به نام Stagflation که حاکی از توأم بودن بیکاری و تورم است جعل نمودند و نظریه تازه‌ای بر دفتر نظریات اقتصاد آزاد افزودند ولی در باب مقابله با کسری موازنه پرداختها آقای میلتن سابق‌الذکر مقاله مفصلی چون نسخه علاج عام تحت عنوان «کیفیت شناور کردن نرخ ارزها» یا The case for Flexible Exchange Rates در صفحات ۲۶۲-۲۵۸ کتاب درسهایی از علم اقتصاد Readings in Economics گردآورده پرفسور سامونلسون Samuelson نوشت که بنده چکیده قسمتهایی از آن را که به بحث ما مربوط است درینجا می‌آورم و بی‌اعتباری آن را می‌نمایم (توجه به این نکته هم بی‌لطف نیست که هم گردآورنده کتاب و هم ناشر کتاب Me Grow- Hill هر دو از نامهای بسیار مشهور دنیا هستند و درج مقاله در چنین کتابی بالطبع حاکی از درجه شهرت نویسنده هم می‌باشد و علاقمندان را بخوانند آن راغب می‌کند) «... من معتقدم که سیستم شنواری ارز مسأله توازن

شرکت سکو ایران



تحت لیسانس کارخانجات سکو ایتالیا

تولیدکننده:

پروفیل، در، پنجره، پارتیشن، نمای شیشه‌ای، سقف کاذب و نرده، از سیستم پیش ساخته و پیش رنگ شده

دفتر مرکزی: تهران، خیابان ویلای شمالی، شماره ۲۶۴، ساختمان سکو
تلفن: ۸۸۰۱۸۱۷ - ۸۹۳۸۶۶ - ۸۹۶۶۷۸
۸۸۰۱۹۰۳ - ۸۹۴۹۵۶
تکس: SEIR ۲۱۴۳۲۷ فاکس: ۸۸۰۲۵۰۰

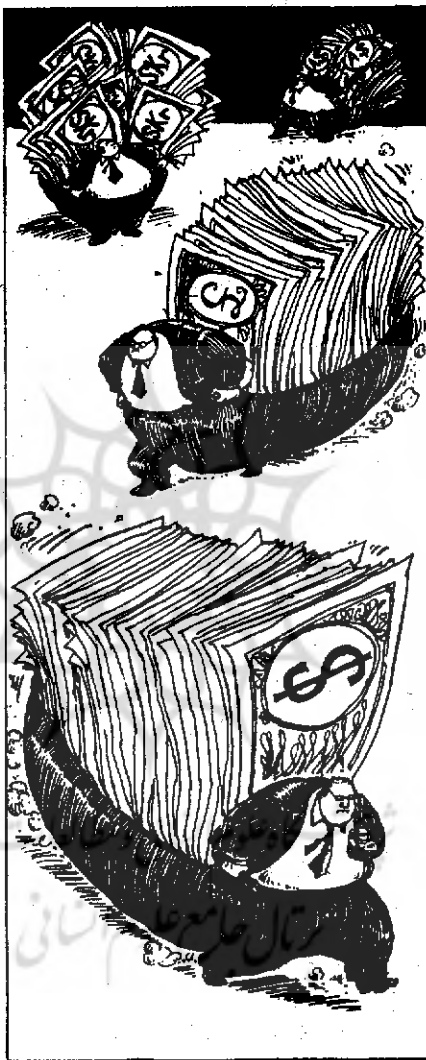
ساخته است. بنا به همین مراتب طراحان عهدنامه «ماستریخت» (موضوع بازار و پول واحد اروپا) تثبیت نرخ ارز را مورد توجه کامل قرار داده‌اند. چه خوبست آقای فریدمان به این جمله مؤکد خویش که «بی ثباتی نرخ ارز نشانه بی ثباتی در ساختار بنیادین اقتصاد است» بیکار دیگر ببینید و دریابید که «ساختار بنیادین» اقتصاد آزاد از همان بنیاد بی ثبات و متزلزل است و به بطلان نظریه پولی خود اعتراف ننماید. اما چون غالب مفاهیم اقتصاد آزاد نامعتبرند این را هم ذکر کنیم که تثبیت نرخ ارز هم آنطور که معماران بازار و پول واحد تصور کرده‌اند امکان پذیر نیست و تا روزی که آفتاب حیات سرمایه‌داری غروب کند این نظام همچنان باید با انواع ناسازگاریها و ناهنجاریها دست و پنجه نرم کند.

ناکامی‌های اروپا

جامعه اروپا تجربه شده را تجربه می‌کند. این جامعه در سال ۱۹۷۸ نظام پولی اروپا را تأسیس کرد که به موجب آن نوسان قیمت ارزها تا میزان $\pm 2/5$ درصد محدود گردید (و از آن ایتالیا تا میزان ± 6 درصد). این نظام پولی بر مشکلات تزلزل نرخهای ارز فایق نیامد. بریتانیا و ایتالیا و اسپانیا چون نتوانسته بودند میزانهای مقرر نوسانات ارز را حفظ نمایند در سال ۱۹۹۳ ازین سیستم پولی خارج شدند. فرانسه هم در لبه پرتگاه قرار گرفت و مدتی به کمک بانک مرکزی آلمان ارزش فرانک را حفظ کرد ولی ریشه بیماری کهنه نشد. در اثر فشار دائم التزاید ناشی از ناموزونی توازن پرداختها و قدرت نابرابر پولی کشورهای جامعه، سرانجام دولت‌های عضو اتحادیه اروپا موافقت کردند شاخص نوسانات ارزی تا میزان بسیار گسترده ± 15 درصد بالا و پایین برود. این واقعه به معنای شکست نظام پولی اروپا و نقشه تثبیت ارز بود. در باب تعارض مفاهیم اشتغال و تکنولوژی مانند سایر مفاهیم پریشان گویی باب روز بوده است. در آن روزها که هنوز تکنولوژی به آن اندازه پیشرفت نکرده بود که تیشه به ریشه شغلها بزند و کار فرج بیکاری نشده بود کسانی مانند آقای روبرت سولو R. Solow استاد انستیتوی تکنولوژی ماساچوست MIT از باب حمایت از اقتصاد آزاد استدلال می‌کردند که «... خطرات بحران دهه ۱۹۳۰ و تحولات تکنولوژیکی که مورد بحث و فحص بود اینک مرده و گذشته سپرده شده است. چه در آن دهه مسایل فوری تری وجود داشت که می‌بایست به حل آنها پرداخت و هم آنکه اقتصاددانان تا آن موقع هنوز تئوریهای عملی درباره درآمد و اشتغال جعل نکرده بودند (ایشان می‌خواهد بگوید اگر چنان تئوریهای ساخته شده بود بیکاری بوجود نمی‌آمد. جل الخالق!) تئوری و نشاهدات معمولی ما را متقاعد می‌کند که اقتصاد آمریکا با استفاده درست از ابزارهای سیاسی و پولی قادر است همزمان با تحولات تکنولوژیکی شرایط و

مقتضیات را برای اشتغال کامل کارگران و بهره‌برداری مطلوب از ظرفیت‌های تولیدی هم چنان زنده و مناسب نگهدارد... بیکاری تکنولوژیکی با بیکاری معمولی تفاوتی ندارد... (البته به همراه پیشرفت اتوماسیون بارآوری تولیدی و کارکرد Efficiency مؤسسات نیز ترقی می‌کند... ترقی بی‌پایه داده شود که همگام با انبساط ظرفیت تولیدی بر حجم تقاضای واقعی نیز افزوده شود (عجب معجزه‌ای!!)

... هر شتاب پیشرفت تکنولوژیکی با تقاضای



اضافی کالاها و خدمات همگامست و همین فقره از وسعت دامنه بیکاری می‌کاهد...» به عقیده او تقلیل مالیاتها در سال ۱۹۶۴ در آمریکا که از فشار حجم بیکاری کاست حقانیت واقعیات اقتصادی را بر افسانه‌پردازی مسلم و مسجل کرد. بنده امیدوارم پرفسور منارلیه در قید حیات باشد و به چشم ببیند که تحولات تکنولوژیکی با چه شدت و وسعتی بر دامنه بیکاری افزوده و آنچه او واقعیات می‌پنداشت خود افسانه‌ای پیش نبوده است (مقاله نویسنده در سال

۱۹۶۵ منتشر شده بود و در کتاب درسهایی از اقتصاد با اجازه نویسنده مجدداً درج شده است). بهتر است جواب ردیه آقای سولو را از زبان یک اقتصاددان هموطنش آقای کاپستاین Kapstein بشنویم. ایشان در مقاله مفصلی که در مجله Foreign Affairs مورخ ماههای مه و ژوئن سال ۱۹۹۶ تحت عنوان «کارگران و اقتصاد جهانی» نوشته قاطعانه اعلام کرده «که میلیونها کارگر در مانده و محروم، از قافله اقتصاد جهانی جا مانده‌اند. نابرابری و بیکاری و فقر ماندگار اینک مددکار پیشرفت اقتصاد جهانی شده است. تفسیرات سریع تکنولوژیکی و تشدید رقابت بین‌المللی بازارهای شغل را در کشورهای عمده صنعتی کاسد کرده است و در همان حال فشارهای فراگیرنده «سیستیک» اجتماعی مانع از آن شده که دولتها بر مبلغ هزینه‌ها بیفزایند. درست در همان هنگام که دولتهای ملی Nation State باید بدرد کارگران برسند و آنان را از گزند مشکلات اقتصاد جهانی حفظ نمایند خود را از میدان کنار کشیده‌اند. تصور نمی‌رفت کاربرین منوال بحریان افتد. امروز سرمایه‌داری پیشرفته جهانی در پرداختن به توزیع ثروت وامانده شده است و این واماندگی و ناکامی نه تنها واضعین سیاستها و سیاستمداران بل علم جدید اقتصاد را نیز به آزمایش و بازنگری صحت مطالب و دعاوی خود فرا می‌خواند. نسل پس از نسل به محصلین چنان آموختند که تجارت و سرمایه‌گذاری فزاینده‌ای که با تغییر تکنولوژی همراه باشد موتور بارآوری را بحرکت خواهد انداخت و ثروت ایجاد خواهد کرد، ولی در دهه گذشته با آن که بازار پول و تجارت جهانی از رونق مداومی برخوردار بوده، بارآوری تزلزل داشته و وضع نابرابری در ایالات متحده آمریکا و بیکاری در اروپا بدتر شده است. بهوش باید بود اگر قرارداد اجتماعی پس از جنگ جهانی دوم با کارگران یعنی اشتغال کامل و رفاه اجتماعی جامع نقض شود آنگاه حمایت سیاسی جهت یک اقتصاد جهانی شکوفنده به آسانی شکست خواهد خورد.

... موق آن فرارسیده که اعتراف کنیم که تصمیمات چهل و پنج سال اخیر ضمن آن که کلاً از برای اقتصاد جهانی سودمند بوده امروز تاجیحی منفی بیار آورده است...»

... آتش امید کشت خاکستر

این مقدمه ادعای نام کسی است که خود پشتیبان کاپیتالیسم است و برغم نسا کامیهای گذشته باز می‌خواهد با همان مفاهیم و ابزار رایج اقتصادی، اشتغال کامل را که بکلی از «مد» افتاده بوده احیا کند و پایه‌های لرزان اقتصاد جهانی را تقویت نماید. بنده فعلاً با نسخه علاج او کاری ندارم ولی یک حقیقت آشکار در بیان نویسنده بچشم می‌خورد و آن این که آنچه در دوران پس از جنگ جهانی دوم از انواع

اقتصادی

نظریه‌های اقتصادی ساخته نشده و تصمیمات اقتصادی گرفته شده صرفاً و کلاً بسود اقتصاد سرمایه‌داری و بضر بخش عمده و اصلی جامعه بوده است که طبعاً با این داوری باید در اصالت و درستی همه آنها شک و تردید کرد. اینک وظیفه آن واضعین سیاستها و سازندگان نظریه‌ها است که یا با شجاعت اخلاقی به نادرستی سیاستها و نظریه‌های خود خستو شوند یا به این نویسنده مجله و امثال او که جسارت می‌ورزند و بساحت اقتصاد آزاد جسارت می‌ورزند درس اقتصاد بدهند و براه راست هدایتشان کنند؟!

اما به تصور بنده امروز چنان اوضاع پریشان و درهم برهم گردیده و بار مشکلات زندگی بردوش مردم سنگینی کرده و راه علاج مسدود شده است که نظریه پردازان صلاح در آن دیده‌اند که زبان در کام حبس نمایند و دم برنیاورند. از یادمان نباید بیرون که بلای بیکاری که در دهسال ۱۹۲۹ - ۱۹۲۹ دامنگیر آمریکا و اروپا شده بود نه توسط سیاستهای کینزی و فریدمانی بل صرفاً با آغاز جنگ جهانی دوم از میان رفت. عجب دواى دردی!! رنجی که مردم از بلای بیکاری می‌کشند وصف کردنی نیست باید با خیل بیکاران همفلسف شد و درد دل را از زبان خودشان شنید. مسجله فور چون با یکی از بیکار شدگان مصاحبه‌ای کرد و از او پرسید اینک به چه می‌اندیشد. او که سرمایه عمرش را صمیمانه صرف خدمت به جامعه و گذران معمول زندگی کرده بود، ادیبانه جوابی داد که حاکی از عمق درماندگی و تراژدی بشری است. او گفت: To me, the american dream is dead!! ترجمه درست این عبارت را مسعود سعد بشیوانی سروده

برو که روضه اقبال گشت پزمرده
برو که آتش امید گشت خاکستر

که آن مصاحبه شونده پزمردگی اقبال و خاکستر شدن امید را در بسط آمریکا می‌بیند. در ظل سیاستهای اقتصاد جهانی صحبت از ترقی پایه زندگی و رفاه اجتماعی به میان آوردن اینک به عطر سایی می‌ماند که فقط باید بوبیندش. بگذارید حکایتی را از جوامع الحکایات محمد عوفی که مناسب حال است درینجا نقل کنم. هم غم انگیز است و هم خنده‌آور «یکی از بزرگان گفت که در کوفه کودکی را دیدم که در زیر دریاچه‌ای ایستاده بود و نان می‌خورد و بدان دریاچه اشارتی می‌کرد. من از آن متعجب شدم. ناگاه پدر آن کودک دیدم که بیامد و گفت «آنجا چه می‌کنی» گفت «می‌نماید که درین خانه زیره بانی [آش زیره] نیکو پخته‌اند و بوی زعفران خوش می‌آید. اکنون نان خود به بوی آن زیره با می‌خورم» پدر چون این بشنید سلیلی محکمی در گردن کودک زد و گفت «ای حرامزاده نان بی‌خورش نمی‌توانی خورد و طبیعت خود را برین عادت کنی؟! و من طاقت مؤونت (خرج و لوازم معیشت) تو ندارم» (کتاب بکوشش جعفر شعار). از فرخی سیستانی بشنویم

هزار کوثر دیدم هزار جنت پیش
ولی چه سود چو من تشنه باز خواهم گشت
چو دیده نعمت بند به کف دم کبود
تسری بریده بود در میان زربین طشت!!

سخن درباره بی‌اعتباری و ناسازگاری مفاهیم اقتصاد آزاد بیش از آنست که در گنجایش یک یا چند مقاله باشد، مطلب را در مقالات بعدی دنبال می‌کنیم. اما وجه تازه‌ای در دفاع از اقتصاد آزاد خواندم که بگفتنش می‌ارزد. در مقاله مفصلی تحت عنوان «مالی‌خوای بی‌گانه» که در مجله کانادایی Saturday Night مورخ ماه مه ۱۹۹۶ درج شده نویسنده نخست شکایات مردم را برمی‌شمارد که می‌گویند درآمد خانواده‌ها از سال ۱۹۹۰ به بعد نقصان پذیرفته و با توجه به تورم به پایه سال ۱۹۸۰ تنزل یافته و بدهی‌های خانوارها سرافک‌کننده و درآمد طبقه متوسط روبه کاستی گذارده و زندگی امروز از زندگی دیروز سخت‌تر شده و بلای بیکاری همه گیر گردیده است. سپس خود بژد شکایت‌ها و اعتراضها می‌پردازد و مردم را ناآگاه از اوضاع وصف می‌کند که برخلاف تصور و ایراد آنان، سازمان ملل متحد، کانادا را بهترین محل برای زندگی قلمداد کرده و به موجب آمار و ارقام این کشور به بالاترین پایه زندگی دست یافته جز آنکه

توقع و حترص مردم برای «بهرتر از بهتر شدن» از رشد اقتصادی پیشی گرفته و سنایه دردمسر شده است. سپس نویسنده نصیحت می‌کند که اگر مردم کانادا نمی‌خواهند فرسوده و دلزده شوند بهتر است نمان آور خانواده را به یک نفر منحصر کنند و به یک اتومبیل قناعت ورزند و از رفتن به تعطیلات چشم پپوشند و زیاد نخورند و از استفاده از تلویزیونهای بزرگ و دستگاههای ضبط کاست VCR و اجاق‌های خوراکی‌پزی میکروویو صرفنظر نمایند و به سکونت در یک ساختمان یک طبقه‌ای یکصد متر مربعی رضایت دهند.

سرانجام خطاب به آنان می‌گوید اگر به انجام این توصیه‌ها راضی نیستید پس لب از شکایت بستید. حال توجه کنیم که بی‌توجهی بدرد مردم و منتهم ساختن ایشان به زیاده طلبی نیز نوعی دفاع از کاپیتالیسم است.

خانواری که معادل درآمد سالانه‌اش بدهکار شده و خطر بیکاری زیرگوش نان‌آورش خوابیده و قدرت خریدش نقصان پذیرفته نباید لب به شکایت بگشاید بل باید به گزارش ملل متحد گوش کند و با آمار و ارقام زندگی کند. باز هم جل الخالق!!

سلول ساختاری سرمایه‌داری کالا است که باید تولید و باز تولید شود و بفروش رود و سود آور باشد حال این نویسنده قطعاً آگاهست که اقتصاد مصرف و رفاه از اختراعات خود کاپیتالیسم است که مردم را به مصرف زاید تشویق می‌کند و ازینراه چرخ اقتصاد سرمایه‌داری را بگردش می‌اندازد. اگر مردم به نصایح نویسنده مقاله گوش می‌کردند و از مصرف آن کالاها صرفنظر می‌نمودند و دست از تفریح و گذران تعطیلات می‌کشیدند بدون تردید اقتصاد کانادا ظرف مدت کوتاهی ورشکسته می‌شد و بحران سراسر کشور را فرا می‌گرفت و آنگاه اقتصادی باقی نمی‌ماند که نویسنده به دفاع از آن برخیزد! پریشان گویی گریبان پشیمانان اقتصاد آزاد را گرفته است.

دورالک

شرکت صنایع آلومینیوم، تولیدکننده:

- در و پنجره، پارتیشن و نمای آلومینیومی
- پروفیل‌های صنعتی و غیرصنعتی دورالک
- سقف کاذب و آکوستیک آلومینیومی دورالک (دامپا)

نشانی: تهران، خیابان سید جمال‌الدین، شماره ۹۲
تلفن: ۸۷۱۷۹۶۴ - ۸۷۱۹۰۳۲ - ۸۷۱۹۶۰۰ فاکس: ۸۷۱۹۶۰۰

دورالک تنها در و پنجره دارای مهر استاندارد